



نتیجه رسیدی؟

به جز مواردی که گفتم، به نکات دیگری هم توجه داشتم. مثلاً به این فکر کرده بودم که قاضی نباید اندامی عضلانی داشته باشد. باید شخصیت بالهنتی داشته باشد اما مخاطب نباید از او بترسد. قدرت این شخصیت باید در بیان، استدلال و منطقش می‌بود. علاوه بر این ویژگی‌های ظاهری، یک نکته دیگر هم برایم مهم بود. می‌دانستم بازیگری را می‌توانیم تربیت کنیم که یک ویژگی درونی مهم داشته باشد: این که در باطن او عدالت وجود داشته باشد. شاید این حرف انتزاعی به نظر برسد ولی منظورم این است که همان قدر که در یک دقیقه به راست نگاه می‌کند، به چپ نگاه کند؛ همان قدر که نفر اول می‌خندد به نفر دوم بخندد. یعنی می‌خواستم این ویژگی در ذات او باشد. چون برای قاضی بسیار مهم است که در گفتار، نگاه کردن و واکنش نشان دادن عدالت داشته باشد. این ویژگی را در بهزاد خلج تشخیص دادم. یک نکته بسیار مهم دیگر این بود که باز یگر نقش قاضی روحیه حماسی را بفهمد. در همان جلسات اول فهمیدم که بهزاد خلج شاهنامه خوان خوبی است. وقتی به او می‌گفتم دوست دارم در این لحظه لحنی شبیه لحن رستم داشته باشد، بهزاد خلج درک می‌کرد.

اما طبیعتاً حاصل کار نمی‌توانست منحصر به خصوصیات ذاتی بازیگر باشد.

بهزاد خلج کار خیلی بزرگی کرد. اعتقاد دارم خلج از معدود بازیگرانی در فضای کشورمان است که توانسته خود را به سمت نقش بکشاند نه این که نقش را به سمت خود بکشاند.

اگر موافقی کمی بحث را چالشی کنیم. اول این که چرا دو پرونده در هر ایزود؟ در مورد بعضی از داستان‌ها و شخصیت‌ها احساس می‌کردم که شاید جای گسترش بیشتری وجود داشت و در نسخه فعلی یک سری ابهامات منطقی در آن‌ها باقی مانده است. مثلاً در پرونده زنی که جهیزیه خود را از خانه مرد بیرون آورد، بعد از پایان داستان به این فکر کردم که چقدر این مرد در طرح شکایت خود سواده‌لوحانه عمل کرد. شاید بتوان توجیهاتی تراشید. اما در دوره‌ای که به سادگی می‌توان تمام جزئیات حساب یک آدم را در آورد، نهایت کار خلاقانه این مرد این است که به یک نفر پول داده تا با او همکاری کند؛ تمهیدی که مشخصاً خیلی زود در دادگاه لو خواهد رفت. به این فکر کردم که شاید اگر در این مورد پیش زمینه بیشتری داشتیم یا عواطف او را بیشتر درک می‌کردیم، کنش او این قدر ساده‌لوحانه به نظر نمی‌رسید.

در این زمینه باید به فرق پیرنگ و داستان

پیچیدگی‌های کمرنگی ایجاد می‌شود که مخاطب در حین تماشای فیلم بالا و پایین شود. در «آقای قاضی» خیلی تلاش کردم تا به این نقطه برسیم و امیدوارم این اتفاق افتاده باشد. خیلی از فرازونشیب‌هایی که در سریال می‌بینید اصلاً در دل فیلمنامه نیست و سر صحنه به این نتیجه رسیده‌ام که پیچیدگی‌هایی را به داستان اضافه کنیم. پرونده‌هایی که انتخاب کرده بودم خیلی دست‌وپالم را می‌بست اما سعی می‌کردم این پیچیدگی‌ها را داشته باشیم؛ مثل همان قضیه پیش داوری. این‌ها همان پیچیدگی‌هایی هستند که برای مخاطب لذت شناختی ایجاد می‌کنند. صادقانه بگویم ادعا نمی‌کنم که در تمام پرونده‌ها این اتفاق افتاده است. اما فکر می‌کنم از ۸۴ پرونده‌ای که در فصل اول «آقای قاضی» به آن‌ها پرداخته‌ایم، در ۶۰ مورد این بحث محقق شده است.

فکر می‌کنم هر که «آقای قاضی» را ببیند، اذعان می‌کند که نقش بهزاد خلج در باورپذیر و همدلی برانگیز شدن شخصیت قاضی نقش به‌سزایی است. می‌دانم که تلاش زیادی برای پیدا کردن چهره‌ای مناسب برای بازی در نقش قاضی انجام دادی. چه شد که در نهایت به بهزاد خلج رسیدی؟

از روز اولی که ایده «آقای قاضی» در ذهنم بود، با توجه به آن‌چه از بازی‌گردانی می‌دانستم، دنبال این بودم که یک قاضی را پیدا و او را به بازیگر تبدیل کنم نه برعکس. فکر می‌کردم این فرآیند ساده‌تری باشد. ایده‌هایی هم در ذهن داشتم. مثلاً دنبال یک چهره حماسی مردانه می‌گشتم و در مورد صدا هم چیزی شبیه Voice of God (مثل صدای مورگان فریمن) می‌خواستم. اولین مشکل این بود که قوه قضاییه اجازه نمی‌داد از قضات استفاده کنیم. به آن‌ها حق می‌دم چون متأسفانه فضای هنری و رسانه‌ای ما از آن‌ها خیلی سوءاستفاده کرده و به شرایط فعلی بدبین هستند. اما در نهایت توانستیم رضایت قوه قضاییه را بگیریم. با چند قاضی جلساتی داشتیم و یادونفر حتی چند جلسه تمرین هم کردیم. اما دیدیم به خروجی مناسبی نمی‌رسیم. قاضی نقش محوری سریال است و اگر این کاراکتر به سرانجام نمی‌رسید عملاً سریال کار نمی‌کرد. در مرحله بعد به چند بازیگر برجسته فکر کردیم. صحبت‌هایی هم انجام دادیم. در این گیر و دار و فکر کردن به محدودیت بودجه، بهزاد خلج توسط کیومرث مرادی به من معرفی شد. صادقانه بگویم در ابتدا مخالف بودم. چون از بهزاد خلج یک تناثر دیده بودم و فکر می‌کردم به این کاراکتر نمی‌خورد. اما در همان جلسه اول که با بهزاد خلج تمرین کردیم متوجه شدم که قاضی سریال «آقای قاضی» خود بهزاد خلج است.

در او چه خصوصیتی دیدی که به این



خیلی از فرازونشیب‌هایی که در سریال می‌بینید اصلاً در دل فیلمنامه نیست و سر صحنه به این نتیجه رسیده‌ام که پیچیدگی‌هایی را به داستان اضافه کنیم. پرونده‌هایی که انتخاب کرده بودم خیلی دست‌وپالم را می‌بست اما سعی می‌کردم این پیچیدگی‌ها را داشته باشیم

کنیم. پیرنگ یعنی علت و معلول پیش بردن یک روایت. اما داستان اساسی در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد. پیرنگ را تا جایی می‌توانی پیش ببری ولی از آن به بعد را باید به مخاطب بسپاری. البته جوری که به علت و معلول خدشه وارد نکند. با این وجود باید یک سری پرسش‌ها باقی بماند. حین مطالعه پرونده‌ها دیدم که آدم‌های عادی، اشتباهات عادی و حتی مسخره‌ای می‌کنند. منطق رئال همین است. ما مثلاً در فیلم‌های عباس کیارستمی هم این منطق را می‌بینیم. واضح است که قاضی این اشتباهات را به سادگی پیدا می‌کند. از سوی دیگر، آدم‌های خیلی حرفه‌ای هم ممکن است به خاطر اعتماد به نفس بیش از حد اشتباهات عجیبی کنند. در موردی که گفتم، آن مرد حتماً حدس می‌زند که قاضی حساب‌هاش را بررسی می‌کند. اما چیزی که حدس نمی‌زند این است که قاضی از حساب او نقطه‌زنی می‌کند یعنی می‌بیند که آن پول را برای چه خرج کرده است. آن‌ها فکر نمی‌کنند که سیستم این پیچیدگی‌ها و هوشمندی‌ها را دارد. زرنگی قاضی همین جا است. آدم‌های عادی دیگر تا این‌جا فکر نمی‌کنند. بنابراین در «آقای قاضی» پیرنگ را تا جایی پیش بردیم و علت و معلول داستان درست است. اما سؤالاتی در ذهن مخاطب پیش می‌آید که این ادامه ماجرا است. در این مورد، به نظر من پرونده آن قدر جان‌ناشت که به یک قسمت تبدیل شود.